

■ **محمدرضا کائینی**

روزه‌هایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر یاد و خاطره معلم اخلاق و ذاکر با فضیلت، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی مظاهری است. او برای مردم اصفهان نمادی از تقوا و تربیت سلف صالح به‌شمار می‌رفت و از این روی که کلامش از دل برمی‌خاست، لاجرم ب‌رذل می‌نشست. زندگی طولانی و پرماجرای آن بزرگ– در گفت‌وشنودی که پیش‌رو دارید، شمه‌ای از آن را نقل کرده‌امست– آئینه‌ای از تاریخچه حوزه اصفهان و فضایل و مکارم تربیت‌شدگان است و بی‌شک برای طلاب جوان و راهبان طریقت گذشتگان، مفید و عبرت‌آموز تواند بود. خدایش رحمت کند. ■ ■ ■

درباره محیط خانوادگی خود و تحصیلاتان اطلاعات مختصری ارائه بفرمایید و راجع به پدر بزرگوارتان که از علمای بزرگ اصفهان بودند، بر ایمان بگویید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب‌العالمین و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین(ع). بنده در سال ۱۳۱۰ در اصفهان متولد شدم. پدرم مرحوم شیخ محمدحسین مظاهری از علما و مدرسان اصفهان، امام جماعت و سخنران بودند. چهار برادر و سه خواهر دارم. برادر بزرگ ما حاج‌آقا مرتضی در کارخانه صنایع منشی بودند. یکی از برادرها به نام حاج‌آقا رضا هل منیر و محراب بود. برادر دیگر محمد، ساعت‌فروشی داشت. من هم که فرزند آخر بودم.

علمای بزرگ آن زمان اصفهان چه کسانی بودند؟

علمای بزرگ که در اصفهان فراوان بودند، از جمله آقای حاج سیدمهدی درچه‌ای، آقا شیخ مهدی نجفی که در مسجد شاه آن موقع امام جماعت بودند، حاج‌آقا رحیم ارباب که از رفقای پدرم بودند، آقای طبیب اصفهانی صاحب تفسیر «طبیب‌البیان»، حاج‌آقا حسین خادمی، آقای دهکردی و دیگران.

از حاج‌آقا رحیم ارباب بر ایمان بگویید. چه شخصیت و منشی داشتند؟

ایشان در زمره شاگردان جهانگیر خان قشقایی بودند که کلاه به سر می‌گذاشتند. حاج‌آقا رحیم ارباب هم کلاه پوستی به سر می‌گذاشتند. هنگام نماز جماعت هم شالی به سرشان می‌بستند، اما در ساعات غیر نماز، فقط کلاه پوستی و پالتو داشتند و عیای روی شانه می‌انداختند، اما یادم نمی‌آید عمامه گذاشته باشند. حاج‌آقا رحیم ارباب از بزرگان دین و آدم مذهب، بزرگوار، متین، موقر و باسوادی بودند. طلاب و علمای فاضل و با کمال، به درس ایشان می‌رفتند. استاد بسیار بزرگی بودند. ایشان فقه و اصول درس و خارج درس می‌دادند، ولی بیشتر سطح تدریس می‌کردند.

از آقای طبیب اصفهانی و آقای خادمی چه خاطراتی دارید؟
آقای طبیب اصفهانی صاحب تفسیر «طبیب» منزل و مسجدشان در همسایگی منزل ما بود. ابوی همیشه به ما توصیه می‌کردند پای منبر آقای طبیب برویم و می‌گفتند ایشان گوهر گرانهایی است. بزرگی و بزرگواری آقای خادمی هم که بر همگان آشکار است و نیازی به سخن بنده ندارد.

از مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی خاطرهای دارید؟

بله، ایشان هم از منبری‌های شهر اصفهان بودند، اما امامت نمی‌کردند و جماعت نمی‌خواندند، مگر گاهی به نیابت از حاج شیخ محمدحسن نجف‌آبادی یا دیگر علما. وقتی در مسجدی نماز می‌خواندند، مردم پشت سر ایشان صف می‌بستند و ایشان برای اینکه اینطور نشود، می‌رفتند و به دیوار مسجد چسبیده نماز می‌خواندند که کسی به ایشان اقتدا نکند. به‌کلی از این عوالم دور بودند. مردم بسیار بزرگواری بودند و منبرهای پرمحتوایی داشتند. تدریس ایشان در نهج‌البلاغه زبان‌زد خاص و در در این زمینه توان بسیار بالایی داشتند. شهرتشان بیشتر در این موضوع بود.

زمانی که حضر تعالی درس را در حوزه شروع کردید، دوره حققان رضاشاهی بود. از حال و هوای آن روزها بر ایمان بگویید.

یادم است چادر زن‌ها را از سرشان می‌کشیدند و آنها از اذیت می‌کردند؛ زن‌ها برای اینکه کسی به آنها تعرض نکند، بین‌الطلوعین به حمام می‌رفتند، ولی بعضی از پاسان‌های شورو، در آن وقت هم دست از سرشان بر نمی‌داشتند. اوضاع سختی بود تا وقتی که انگلیسی‌ها او را از مملکت بیرون کردند و پسرش آمد که کمی در اینگونه زمین‌ها آزادی داد و دیگر چادرها را از سر زن‌ها نمی‌کشیدند و عمامه‌ها را بر نمی‌داشتند، در حالی که در زمان رضاخان بعضی از آقایان را که عمامه سرشان بود، اگر به قول خودشان اجازه را در خیابان به همراه نداشتند دستگیر می‌کردند و به زندان می‌بردند. باید همه بی‌عمامه و لباس‌هایشان متحدالشکل می‌بود.

خاطره خاصی از آن ایام یادتان هست؟

اخسوی می‌گفتند در منزلی منبر می‌رفتم و روضه می‌خواندم…

در همان ایامی که منبر و روضه ممنوع بود؟
بله، کسی حق نداشت روضه بخواند یا مجلس عزاداری برگزار کند. اخوی می‌گفتند ما هم روضه می‌خواندم و پاسبانی گوش ایستاده بود! وقتی خواستم بیرون بیایم، صاحبخانه تا چشمش به پاسبان افتاد، مرا هل داد بیرون! چنین اوضاعی بود. در دوره رضاخان بعد از اجازه سینه‌زنی و روضه نمی‌دادند، اگر هم کسی می‌خواست جلسه روضه برگزار کند، به شکل خیلی مخفیانه و در خانه‌ها آن هم اغلب بعد از اذان صبح این کار را انجام می‌دادند.

اخوی شما هیچ‌وقت برای لباس گرفتار مشکلی شدند؟

بله، پاسبان‌ها دائماً سراغشان می‌آمدند که عمامه‌هایشان را بردارند. ایشان هم فرار می‌کرد و در خانه‌ای جای مخفی می‌شد. آقای خادمی همیشه



محمدرضا کائینی در دیدار با رهبر معظم انقلاب

«گذری تاریخی بر یک زیستِ معطوف به خدمت و تربیت»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی مظاهری

رضاخان دستور داد عمامه به سرها را در کوچه و خیابان دستگیر کنند!

می‌گفتند مقاومت را از این آقای رضای کرونی یاد بگیرید! اخوی ما معروف بودند به آقا رضا کرونی.

اخوی عجیب مقاومت و هر قدر اذیتش کردند، عمامه‌اش را برنداشتند و به هر زحمتی بود عمامه را حفظ کردند. آن روزها در اصفهان عده خیلی کمی اجازه داشتند عبا و عمامه‌شان را نگه دارند.

از دوران تحصیل خودتان بر ایمان بگویید.

تحصیل را از کجا و چگونه نلت می‌بردید.
ابتدا در مدرسه اقدسیه درس خواندم. یادم است آقای وحید خراسانی در اصفهان، در مسجد

سید منبر می‌رفتند. آن روزها که بلندگو و این چیزها نبود، تشهد رکعت چهارم نماز که خوانده می‌شد، بعضی‌ها فرادی می‌کردند و لباس‌هایشان را برمی‌داشتند می‌رفتند پای منبر تا صدای آقای وحید را بهتر بشنوند. من هم می‌رفتم پای منبر ایشان و با اینکه بچه بودم، عجیب لذت می‌بردم. معمولاً یک ساعت از وقت مدرسه گذشته بود که به مدرسه می‌رسیدم. معلم ریاضی و خط ما آقا شیخ حسین ادیب از من می‌پرسید: «تا حالا کجا بودی؟»

جواب می‌دادم: «پای منبر آقای وحید بودم.» یک

بابایی در مدرسه ما بود به اسم حمیدی. آقای ادیب می‌گفت: «تو وحیدی که هیچی، حمیدی هم نمی‌شوی! بیخود تو پای منبر ایشان. بیاس کلاس درس!» بعد هم تنبیه می‌شدم که چرا به مدرسه نیامده‌ام، اما دست‌بردار نبودم. ۱۲، ۱۳ سال هم بیشتر سن نداشتم، ولی عجیب به منبرهای ایشان علاقه داشتم. آن روزها شاید آقای وحید نهایتاً ۲۲ سال سن داشتند. خودشان می‌فرمودند: «من در منزل آیت‌الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی منبر رفتم. آقای شفتی منبر مرا که شنید، از من برای مسجد سید اصفهان دعوت کرد و من هم یک ماه رمضان در مسجد سید منبر رفتم.»

ایشان همیشه از نجف برای ماه رمضان به اصفهان می‌آمدند؟

خیر، یک ماه رمضان به دعوت آقای شفتی آمدند و بعد به نجف برگشتند.

در سال‌هایی که آیت‌الله حائری حوزه قم را تشکیل دادند، وضعیت حوزه اصفهان چگونه بود؟

خوب بود و علمای بزرگی آنجا تدریس می‌کردند. همگی هم ارادت زیادی به حوزه علمیه قم و شخص آقای حائری داشتند. در حوزه علمیه قم هم بزرگانی چون آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی، آیت‌الله صدر پدر امام موسی صدر و آیت‌الله سیداحمد خوانساری بودند که از طرف آیت‌الله بروجردی در مسجد سیدعزیزالله تهران امام جماعت بودند.

انگیزه شما برای ورود به حوزه چه بود؟

پدرم از علما بودند و منزل ما هم منزل یک روحانی بود و لذا همه افراد خانواده جذب علوم دینی و علمی می‌شدند. پدرم دوست داشتند ما طلبه شویم و همیشه می‌گفتند دوست دارم شما نوکر امام حسین(ع) و امام زمان(عج) باشید. خود من هم دوست داشتم راه پدر را ادامه دهم. پسرم هم همین‌طور است و منبر خوب می‌رود.

در دوره‌ای که به دبستان می‌رفتید، منبری‌های مهم آن دوران چه کسانی بودند؟

حاج‌آقا میرزا علی هسته‌ای از منبری‌های بسیار باسواد و بزرگوار بود. آقای حسام‌الواعظین که همه اهل منبر به ایشان استاد می‌گفتند و هر جایی که ایشان وارد می‌شد، همه منبری‌ها در برابرش تواضع می‌کردند. من منبر ایشان را خیلی دوست داشتم.

معارف

کتب و کوفه ۸۸۴۹۸۴۹۹



حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مهدی مظاهری در دیدار با رهبر معظم انقلاب



مردم هر چه در مسجد منتظر ماندند آقای شمس آبادی نیامد. همه به‌شدت نگران شدند. اوایل صبح سر و صدا بلند شد که آقای شمس آبادی مفقود شده است! سه، چهار ساعت به ظهر مانده، معلوم شد آقا را به جاده در چه برده و خفه‌کرده‌اند و جنازه‌اش را همان جادر جاده انداخته و رفته بودند! آقایی که قبل از دیگران بالای سر جنازه رسیده بود می‌گفت دیدم مأموران ساواک آمده‌اند. معلوم بود دار و دسته‌ای که ایشان را به شهادت رسانده بودند، با ساواک ارتباط داشته‌اند

قبل از دیگران بالای سر جنازه رسیده بود می‌گفت دیدم مأموران ساواک آمده‌اند. معلوم بود دار و دسته‌ای که ایشان را به شهادت رسانده بودند، با ساواک ارتباط داشته‌اند

گفته بود راضی نیستم! به همین دلیل این دو برادر با هم مباحثه نمی‌کردند و حرمت حرف مادر را نگه می‌داشتند. هر دو از علمای بزرگ اصفهان بودند.

مراجع آن زمان چه کسانی بودند؟
زمان آقا سیدمحمدباقر درچه‌ای را یادم نمی‌آید، ولی زمان آقا سیدمهدی یادم است. بچه بودم که جنازه ایشان را از درچه تخت فولاد آوردند و در تکیه کازرونی در کنار قبر اخوی‌شان آقا سیدمحمدباقر درج‌های دفن کردند.

عکس‌العمل مردم چه بود؟

تشییع جنازه بسیار باشکوهی بود و مردم با سینه‌زنی و عزاداری، جنازه‌ها را به تخت فولاد آوردند. البته آقا سیدمحمدباقر مهم‌تر از آقا سیدمهدی بود. آقا سیدمهدی هم مرد بزرگی بود، اما آقا سیدمحمدباقر چیز دیگری بود.

در دوران کودکی و تحصیل شما وضع معیشت مردم اصفهان چگونه بود؟

مردم عموماً فقیر بودند. یادم است فقط

کسانی که خیلی متمکن بودند، قالی داشتند. همه مردم در اتاق‌هایشان نمد می‌انداختند. زندگی‌ها خیلی مختصر بود و تشریفات حالا اصلاً وجود نداشت. همه توجه‌شان به درس خواندن و تدریس و این حرف‌ها بود و خیلی اهل حرف‌های مادی نبودند. عموم مردم هم چندان در قید مادیات نبودند. از خوراک‌های آنچنانی و لباس‌های گران‌قیمت خبری نبود. مردم کوچک و بازار فقیر بودند. علما هم از مال دنیا چیزی نداشتند.

هنگامی که شما به حوزه علمیه قم رفتید، حوزه سر و سامان گرفته بود؟
بله، علمای شاخصی مثل آقای سیدمحمدتقی خوانساری، آقای شیخ محمدعلی اراکی، آقای صدر، آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی، آقای سیداحمد خوانساری، آقای سیدمحمدحسین طباطبایی صاحب تفسیر المیزان و چند عالم شاخص دیگر بودند.

در قم در کدام مدرسه مستقر شدید؟
وقتی به قم رفتم، از دواج کرده بودم و منزل داشتم. پسر بزرگم هم به دنیا آمده بود. این را که دارم می‌گویم مربوط به بیش از ۶۰ سال قبل است. من منزل حاج‌آقا جواد علم‌الهدی را اجاره کرده بودم. سن زیادی هم نداشتم. یادم است آقای خامنه‌ای(س‌ل‌م‌الله) و آقا سیدمحمد اخوی ایشان، آقای شیخ نصرالله – که همگی اهل مشهد بودند– دور هم جمع بودند. با هم به درس می‌رفتند و با هم رفیق بودند. هفته‌ای یک بار دور هم جمع می‌شدند و ما هم در منزلی به درس می‌رفتیم. ملاقات با آنان به‌خصوص آقای خامنه‌ای برهم‌رند می‌شدیم.

شما تا انتهای سطح در قم بودید؟

بله، درس خارج را درس آقای بروجردی می‌رفتم. آقای سیدمحمدتقی خوانساری و آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی از علمای وقت قم بودند، اما عملاً درسشان را تحویل آقای بروجردی داده بودند. آقای بروجردی در مسجدی در بالاسر حضرت معصومه(س) تدریس می‌کردند. بعد هم که مسجد اعظم را ساختند و ریاست حوزه به عهده ایشان بود. آقا بروجردی به دلیل بیماری از بروجرد رفته بودند تهران و آقایان قم با اصرار ایشان را به قم آوردند و بعد هم که به آن مقام عظمی رسیدند.

با مرحوم علامه طباطبایی هم مرادده داشتید؟

در قم که بودم کمی، ولی در اصفهان به منزل ما تشریف آوردند. آیت‌الله بهبهانی هم سالی چند ماه، از اهواز به اصفهان می‌آمدند و در مسجد سید نماز جماعت می‌خواندند و روزها هم در مدرسه صدر تدریس می‌کردند.

وقتی در قم بودید از حضرت امام خیر داشتید؟

در آن ایام ایشان خیلی عادی بودند و خبری از مرجعیت ایشان نبود. به عنوان استاد حوزه تدریس می‌کردند. خیلی هم بی‌تشکیلات و حرفه‌ای بودند. فقط می‌آمدند درس می‌دادند و می‌رفتند. بسیار ساده زندگی می‌کردند.

شهید آیت‌الله بهشتی را چطور شناختید؟

من دراصفهان بودم که ایشان به قم رفتند و مشغول تحصیل شدند.بعد هم که با شهید قوسوی مدرسه حقانی را تأسیس کردند که مدرسه نمونه‌ای بود و طلاب باسوادی را تربیت کرد.

شهید شمس آبادی بودند.

اشاره کردید پیش از سواد علمی اساتید، سبک و شیوه زندگی آنها روی شما تأثیر گذاشته است. چه شاخص‌هایی بیشتر در ذهنتان مانده است؟

بعضی از اساتید، واقعاً آدم‌های زاهدی بودند و زندگی‌های بسیار فقیرانه‌ای داشتند. یکی از اساتید ما آقای حاج شیخ علی مشکات، پدر همسر شهید شمس آبادی بود که در مدرسه صدر درس می‌داد.

مرد بسیار زاهد، بی‌الایش و فقیری بود. غذای ایشان غالباً نان و دوغ بود. سه پسر به نام‌های جعفر، محمد و زین‌العابدین داشت که شب‌ها در حجره پدرشان بود و با همان زندگی فقیرانه و مختصر می‌ساخند. علم ایشان هم خیلی عالی و بالا بود. یکی دیگر از اساتید ما آقای فیاض بودند که حجره‌شان در مدرسه صدر بود. ما از مدرسه میرزا حسین در بیاد آید روزها به مدرسه صدر می‌رفتیم که درس بخوانیم. گاهی هم شب‌ها در مدرسه میرزا حسین می‌ماندیم، ولی اکثراً به خانه برمی‌گشتیم.

هاتنظور که عرض کردم، در قم به درس آقای سلطانی طباطبایی– پدر همسر مرحوم حاج احمد آقا خمینی– در درس آقای مشکینی می‌رفتم. رسائل

و مکاسب را پیش ایشان خواندم. آقای مشکینی هم بسیار متدین، باسواد و اهل عبادت و نهج‌د بودند. ایشان تا نماز تحیت نمی‌خواندند، منبر نمی‌رفتند. بسیار بزرگوار و مؤذب به آداب دینی و مستحبات بودند. یکی از خصوصیات ایشان این‌سن بود که اگر طلبه‌ای کتابی را به دست ایشان می‌داد، همیشه اول آن با خط زیبا حدیثی می‌نوشتند و کتاب را پس می‌دادند و آن حدیث یادگاری برای طلبه می‌ماند.

قبل از اینکه به قم بروید، چند سال در اصفهان و نزد چه کسانی درس خواندید؟

حدود ۱۰ سال در حوزه اصفهان در مدرسه جده بزرگ درس خواندم. شیخ محمدحسن نجف‌آبادی وقت قم بودند، اما عملاً درسشان را تحویل آقای بروجردی داده بودند. آقای بروجردی در مسجدی در بالاسر حضرت معصومه(س) تدریس می‌کردند. بعد هم که مسجد اعظم را ساختند و ریاست حوزه به عهده ایشان بود. آقا بروجردی به دلیل بیماری از بروجرد رفته بودند تهران و آقایان قم با اصرار ایشان را به قم آوردند و بعد هم که به آن مقام عظمی رسیدند.

با مرحوم علامه طباطبایی هم مرادده داشتید؟

در آن ایام ایشان خیلی عادی بودند و خبری از مرجعیت ایشان نبود. به عنوان استاد حوزه تدریس می‌کردند. خیلی هم بی‌تشکیلات و حرفه‌ای بودند. فقط می‌آمدند درس می‌دادند و می‌رفتند. بسیار ساده زندگی می‌کردند.

شهید آیت‌الله بهشتی را چطور شناختید؟
من دراصفهان بودم که ایشان به قم رفتند و مشغول تحصیل شدند.بعد هم که با شهید قوسوی مدرسه حقانی را تأسیس کردند که مدرسه نمونه‌ای بود و بحث‌های طلبگی افراد غالباً با هم تند می‌شوند و

روزنامه جوان | شماره ۵۵۶۳

در ماجرای ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در قم بودید؟

خیر، در اصفهان بودم، ولی در حد مقدور گاهی با عده‌ای از دوستان به قم می‌رفتم و فرمایش‌های امام را دریافت می‌کردیم و تا جایی که امکان داشت، کارهایی را انجام می‌دادیم. آن روزها عموماً به امام گرایش پیدا کرده بودند، مخصوصاً آقای گلپایگانی خیلی به امام ارادت داشتند. همچنین علامه طباطبایی خیلی به امام علاقه‌مند بودند.

از چه زمانی و چگونه با شهید آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی آشنا شدید؟

آشنایی من با ایشان به دلیل ارادت زیادی بود که به اهل بیت(ع) داشت. من دعاها، زیارت‌ها، توسلات و اظهار ارادت‌های ایشان را به اهل بیت(ع) بسیار دوست داشتم. ایشان قبل از انقلاب، از علمای بزرگ اصفهان و شاگرد آیات عظام سیدابوالحسن اصفهانی، سیدابوالقاسم خوبی و میرزا عبدالهادی شیرازی بود. ایشان وقتی به اصفهان آمد، صبح‌ها در مدرسه صدر و عصرها در مسجد رحیم‌خان تدریس می‌کرد.

چه ویژگی‌هایی در ایشان برای شما جالب بود؟

ایشان بسیار مورد احترام مراجع نجف و مردم اصفهان بود. اگر در امور ولایی خطایی از کسی می‌دید، با قافله‌موضع گیری می‌کرد و در این باره اهل مسامحه و چشمپوشی نبود.

علت دشمنی بانند سیدمهدی هاشمی با ایشان چه بود؟

به دلیل همین موضع‌گیری در برابر عقاید انحرافی و ضد ولایی. یادم است یک سید جوانی بود که عقاید مخصوصی داشت. آقای شمس آبادی مواظب بود که هر جا او خواست منبر برود و مردم را به عقاید خود دعوت کند و خلاصه دم و دستگاهی برای خودش راه بیندازد، جلساتش را به هم بزنند و در برابر او بایستند. به همین دلیل مهدی هاشمی و دار و دسته‌اش که از این نوع عقاید داشتند، با ایشان دشمن شدند و سرانجام هم ایشان را به شهادت رساندند.

از داستان شهادت ایشان چه می‌دانید؟

مرحوم آقای شمس آبادی مقید بودند همیشه نماز را در مسجد و به جماعت بخوانند. آن روزها مسجدی به اسم مسجد جعفر طیار در چهارراه سرتپ بود. ایشان تازه از سفر عمره برگشته و کمی هم ناخوش بودند و بنده به عیادتش رفتم. آقای شمس آبادی اولاد نداشتند. صبح با خانمش از خانه بیرون می‌آمدند و هر روز صبح ماشینی می‌آمد و ایشان را تا مسجد می‌برد. آن روز ماشین نیامده بود. ایشان کمی که از خانه دور شدند، ماشینی جلوی پایشان توقف کرد و یک نفر از جلو پیاده شد و به ایشان تعارف کرد سوار شود. خودش هم رفت پشت نشست و بیخاط شمس آبادی هم اجازه نداد سوار شوند. ماشین حرکت کرد و به سرعت رفت. مردم هر چه در مسجد منتظر ماندند آقای شمس آبادی نیامد. همه به‌شدت نگران شدند. اوایل صبح سر و صدا بلند شد که آقای شمس آبادی مفقود شده است! سه، چهار ساعت به ظهر مانده، معلوم شد آقا را به جاده درچه برده و خفه کرده‌اند و جنازه‌اش را همان جاده درچه انداخته و رفته بودند! آقایی که قبل از دیگران بالای سر جنازه رسیده بود می‌گفت دیدم مأموران ساواک آمده‌اند. معلوم بود دار و دسته‌ای که ایشان را به شهادت رسانده بودند، با ساواک ارتباط داشته‌اند. خلاصه جنازه را آوردند و تشییع جنازه مفصلی بود. من در جایی که قبر ایشان هست، در شب‌های جمعه قبل از انقلاب احیا می‌گرفتم. من از اجازه خواستند ایشان را اینجا دفن کنند. به ایشان ارادت داشتم و گفتم اشکال ندارد. حالا هم که حدود ۹۸ هزار شهید در این محل دفن شده‌اند. همچنین بیکر مرحوم شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی، شهید محراب.

وسخن آخر؟

من به اهل علم توصیه‌ای دارم و آن هم این است که در کنار تبلیغ، دعا و عبادت، کارهای اجتماعی هم انجام دهند. کارهایی مثل انجمن‌های مددکاری راه بیندازید. همچنین به طلاب توصیه می‌کنم با علم روز پیش بروند. الان حتی در دهات دوردست هم مردم تحصیلکرده شده و لیسانس و فوق‌لیسانس و تخصص دارند. تحصیلات طلبه‌ها باید عمیق باشد. باید در کنار دروس فقهی به ادبیات هم مسلط باشند، زبان بدانند، ریاضی یاد بگیرند و یک سر و گردن از مخاطب خود بالاتر باشند تا با گوش به‌حرف‌هایشان بدهد. از نظر ادبی و تقوا باید بسیار دقیق باشند. حرف و عملشان یکی باشد. کنای ناکرده اینطور نباشد که مردم را نصیحت کنند، اما خودشان خلاف آن عمل نمایند.

دشمن در پی آن است که مردم را از اهل علم جدا کند، اما اگر ما مراعات کنیم و تقوا داشته باشیم، موفق نخواهند شد. الان تحصیلات حوزوی خیلی بهتر از سابق است. حوزه‌ها نظمی دارد. قدیم هر کی هر کی بود. هر کس هر قدر دلتش می‌خواست درس می‌خواند و فقط گاهی امتحان می‌گرفتند، آن هم برای شهریه، ولی حالا نظم خوبی دارد. حیف است از این فرصت و امکانات استفاده صحیح نشود.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.